



به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات...

سه شنبه ۳۰ اوت تا جمعه ۲ سپتامبر

پیشدرآمد: با آنکه نه انقلاب کبیر فرانسه و نه انقلاب کبیر تر روسیه، دمکراسی و عدالت و خوشبختی را در زندگی نسل انقلاب (در مورد فرانسه تا چهار پنج نسل بعد و در مورد روسیه تا پایان فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی) تحقق نبخشید، برای ما نسلهای سرگشته‌ای که در جهان سوم با رویای عدالت به خواب می‌رفتیم و گمان می‌کردیم با پیروزی فیدل کاسترو، نکبت و فحشا و فقر از کوبا رخت بر بسته است و اگر همه ویتنام را هوشی مینه بلعد در سایگون نیز مثل هانوی باران خوشبختی و عدالت باریدن خواهد گرفت، انقلاب معنائی مترادف با آزادی و سرفرازی و مساوات داشت. کا رخود بنده و هم نسلانم به جائی رسیده بود که کودتای بیک باشی - سرگرد - جمال عبدالناصر را انقلاب شکوهمند توده‌های مصری علیه فاروق طاغوت نشان می‌دانستیم و واژگونی دولت قدیمی و ریشه‌دار سنوسی‌ها را در لیبی به دست دیوانه‌ای به نام سروان معمر القذافی با شادی و لبخند استقبال می‌کردیم.

مزخرفات و دروغهای «احمد سعید» در رادیوی صوت العرب عین حقیقت بود اما آنچه از مثلاً رادیوی ملک حسین اردنی پخش می‌شد، اراجیفی تلقی می‌شد که به دست استعمارگران برای تحمیق توده‌های عرب تهیه شده است.

یادم هست صوت العرب در اوج درگیری‌های ناصر با برادران عربش برنامه‌ای داشت با عنوان «حقائق و اکاذیب» - راستها و دروغها - در این برنامه احمد سعید مدعی می‌شد ملک حسین برای رفتن به دستشویی هم باید از سفیر انگلیس و ژنرال گالوب پاشا اجازه بگیرد.

و باز یادم هست روزی در پی جنگهای شش روزه در منزل بزرگی از اهل عرفان برخلاف عادت و منش و رفتارم با استاد علامه سید مرتضی جزایری بحث تندی کردم. او عبدالناصر را مسئول شکست مفتضحانه عربها در جنگ می‌دانست و در عین حال می‌گفت تخم لق خلیج عربی را او در دهان عربها کاشته است و این در فردائی نه چندان دور اسباب زحمت خواهد شد. برای من جوان هفده هجده ساله اما شکست ۶۷ ناشی از توطئه مشترک امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روسیه و سه چهار تا ایسم دیگر بود.

سالهائی که در لندن بودم پیاده از دانشگاه به ماربل آرج می‌آمدم تا از ایمن مصری که روزنامه‌فروشی داشت السفیر و الکفاح العربی و سه چهار روزنامه و مجله انقلابی مسلک را بخرم و توی اتوبوس تا خانه در لابلای سطرهای سربی رویای انقلاب را با لباس ایرانی تماشا کنم. از مغرب تا کابل همه سو رویازدگانی از دو سه نسل با خواب و خیال انقلاب دست به گریبان بودند. خبر چریک بازی‌ها را با چه آب و تابی در شبکه‌های ریز و درشت برای هم نقل می‌کردیم. هیچکس انگار درک نمی‌کرد که اگر روزی اوضاع برگردد نخستین قربانیان همین مسیحای پیر پیرهن چرکینی خواهد بود که با لبخند در به روی ما می‌گشاید و هر شب سنگ صبور ما می‌شود.

گمان بر این بود که انقلاب یک موهبت الهی است و اگر رخ دهد گرگ و میش بر سر یک چشمه آب خواهند نوشید و ریشه ظلم و فقر بر خواهد افتاد. چه شعرا که برای سروهای سیاهکل سروده شد و چه مرثیه‌هایی در سوگ شمشادهای خونی شهریوری تلخ بر لب راندیم. اصغر واقدی می‌خواند: «برادرهای من از یادها رفتند / برادرهای من آن نازنین شمشادها رفتند» و پشت بندش من می‌خواندم: «آن گل سرخی که خواب رفته شکستی / مرحمتی شد به رنگ خون سیاوش / دانش اندوهگین کهنه قلندر / آب صفا داد بر حریر لبانش». شاد هم بودیم که به دستگاه سانسور کلک زده‌ایم و با عنوان کردن کلمه «دانش» در واقع به «کرامت دانشیان» ادای احترام کرده‌ایم. امام موسی صدر را با همه وجود دوست داشتم که هم رفیق پدر بود و هم معلم و مقتدا، با اینهمه روزی که در دفترش وقتی اشکهایش را در خلوت به یاد پدرم که خیلی زود ره به منزل دیگر کشیده بود، پاک کرد و به نصیحت آمد که اگر شاه نبود عربها ما را می‌خوردند، و منظورش البته قومی‌های عرب و بعثی‌ها و قذافی بود. از او دلگیر شدم و شکوه‌اش را نزد حاج آقا یحیی خال معظم او بردم که چرا آقا موسی اینقدر محافظه کار شده است. (آن بزرگمرد که این روزها به مناسبت بیست و هفتمین سالروز اختفایش در لیبی اینجا و آنجا در بیروت و تهران یادواره‌هایی برپا شده است با موضوعی که در برابر انقلاب سید روح الله اتخاذ کرد نشان داد تا چه حد آگاهتر از همه روشنفکرانی است که یکی زیر لوای داس و چکش و آن دیگری با تصویر پیر احمدآبادی در دست، در نماز وحشت به خمینی اقتدا کردند. درباره امام موسی صدر بسیار نوشته‌ام اما هفته گذشته وقتی بانوی بزرگوار و عاشق، رباب صدر شرف‌الدین خواهر امام موسی صدر در تلویزیون العربیه در یک برنامه ویژه گفت بیش از هر دولتی، رژیم جمهوری اسلامی در

ایران مسئول ادامه غیبت برادرش می‌باشد. دریافتیم که رباب صبور نیز سرانجام به فغان آمده و از اینکه رژیم، منافقانه از همان روز نخست، با تزویر و فریبکاری دست در گردن قذافی انداخته، روزی به خاطر همکاری رژیم لیبی با دستگاه امنیتی‌اش در اجرای نقشه قتل مخالفان و روز دیگر در مقابل دریافت سه چهار موشک Scud B پرونده جنایت قذافی را نسبت به امام صدر و دو همراهش عباس بدرالدین و شیخ محمد یعقوب، در پس پستوهای امنیت خانه مبارکه ولی فقیه پنهان کرده است. چنان آزرده است که در برابر دوربین تلویزیون ملاحظات را کنار می‌گذارد و با واژگانی صریح انگشت اتهام به سوی اهل ولایت فقیه نشانه می‌رود. بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که حضور امام موسی صدر در صحنه مانع از تحقق آرزوهای کلاشان مزوری بود که گرد خمینی جمع شده بودند. معلوم است که چرا جلال الدین فارسی با وجود کشتن یک سردفتر بیگناه راست راه می‌رود و هنوز هم پشت پرده کارچرخان خیلی از امور است. من تردیدی ندارم که عوامل رژیم محمد صالح حسینی (برادر محمد صادق حسینی نویسنده و مشاور سابق دکتر عطاءالله مهاجرانی در وزارت ارشاد و مرکز گفتگوی تمدن‌ها) را در بیروت کشتند و گناه را به گردن عوامل صدام انداختند. حسینی و فارسی هر دو در جریان اختفای امام موسی صدر دست داشتند و چون محمد صالح حسینی پشیمان شده و قصد افشاگری داشت سرش را زیر آب کردند. امام موسی صدر از رژیم شاه و به ویژه سفیرش در بیروت منصور قدر ناراحت و عصبانی بود اما چنان به ایران عشق می‌ورزید و سعادت و سربلندی مردم ایران را در نظر داشت که هرگز حاضر نمی‌شد همصدا با کسانی شود که ایران در دلشان جایی نداشت و چنان اشغالگران آمدند و کشتند و سوختند و خوردند و بردند و متأسفانه هنوز هم هستند...

ریشه انقلابها

بازگردیم به بحث اصلی مان... در جمع بزرگترهای ما هم کسی نبود تا با توجه به ریشه‌ها و دلایل انقلابی که تا آن زمان اتفاق افتاده بود دریابد زمینه‌های انقلاب در ایران وجود ندارد. و هر نوح حرکت براندازی شورشی خواهد بود که در نهایت به برپائی نظامی هزاربار بدتر و سرکوبگرتر از نظام موجود منجر خواهد شد. در تاریخ یکصد ساله اخیر ما سه نوع انقلاب داشته‌ایم. انقلابی که مایه و پایه‌اش در فقر و فلاکت جامعه بوده است. نمونه‌اش انقلاب کوبا و بعد نیکاراگوئه. در هر دو مورد اقلیتی نظامی، فاسد و آدمکش حکومت را در دست داشته‌اند، و سرانجام توده‌های فقیر دهقان و کارگر زیر پرچم حزب یا گروهی که در آغاز نگاه به غرب داشته و سپس در بست به امامزاده مسکو وصل شده است، با جنگهای پارتیزانی و تسخیر شهرها رژیم حاکم را سرنگون کرده‌اند. نوع دوم انقلاب که شرط اول یعنی فقر و فلاکت اکثریت مردم در پاگرفتنش البته مؤثر بوده حتما در بستر یک جنگ به واقعیت رسیده است. انقلاب اکتبر هرگز بدون شکست تزار در جنگ خارجی، به پیروزی نمی‌رسید. در جامعه روسیه آن روز با بودن مجلس دوما، احزاب و نهادهای مدنی که بعضاً از بسیاری نهادهای مشابه در اروپا پیشروتر بود، یک انقلاب توده‌ای زمانی ره پیروزی گرفت که نکبت جنگ و سربازان مجروح و روایات هولناک از جبهه‌ها به شهرها رسید. اریستوکراسی و فئودالیسم روسیه قوی‌تر از آن بود که آدمی مثل لنین بتواند تیشه به ریشه‌اش بزند. تازه لنین با کمک بیگانه آلمانی، موفق شد پایه بالشویسم را در چند شهر بزرگ مستحکم کند. انقلاب سرخ چین نیز از بستر وحشیگری‌های امپریالیسم ژاپنی سر برداشت. در این مورد ناسیونالیسم به یاری انقلاب آمد.

کودتاهای انقلابی

نوع دیگری از انقلابها را نیز تجربه کرده‌ایم که عنوان کودتا مناسب آن است. و این نوع که در آمریکای لاتین و بیشتر در دور و بر مادر خاورمیانه رخ داده معمولاً عواملی از این دست داشته است، یک پادشاه یا رئیس جمهوری که متهم به فساد و بعضاً استبداد است. (چرا که در عراق فیصل دوم و نوری سعید و عبدالله، احزاب آزاد بودند، روزنامه‌ها با آزادی کامل از دولت انتقاد می‌کردند. چهار سال یکبار انتخابات نسبتاً آزاد برگزار می‌شد و حتی کمونیستها از آزادی به مراتب بیشتری از سالهای زیستن زیر پرچم دولتهای انقلابی قومی و بعضاً چپ برخوردار بودند. مصر نیز پیش از انقلاب ژوئیه دارای پارلمان منتخب احزاب و روزنامه‌های متعدد و نهادهای مدنی پیشرو بود. فساد دربار در مقابل فساد که بعداً با فقر بسیار و مصائب انقلابی گری و شکست در جنگ، و اختناق در جامعه پدیدار شد، رنگ باخت. لیبی هم چنین بود و سودان و سوریه نیز) مجموعه‌ای از نظامیان جوان که ریشه در روستا داشته و حکومت برای آنها امکان درس خواندن و سری توی سرها در آوردن فراهم کرده است. این افراد گاه از سر خلوص و عشق به میهن و در جهت رهائی مردم از چنگ نظام فاسد سرکوبگر و زمانی نیز در عطف قدرت دست به کودتا زده و بلافاصله نیز عنوان انقلاب را برای عمل خود انتخاب کردند. انقلاب ژوئیه مصر، سپتامبر لیبی، مارس سوریه، ژوئن سودان، ۱۴ تموز - ژوئیه - عراق یعنی کودتای عبدالکریم قاسم و بعد کودتای بعثی‌ها در همان ماه با فاصله چند سال.

تمامی این کودتاهای انقلاب نما، برای مردم زندگی بهتر، عدالت و مردمسالاری و آزادی و... را نوید می‌دادند اما جز فقر و درد و خفقان و جنگ و ویرانی برای آنها به ارمغان نیاوردند.

سوریه بهشت جهان عرب بود. بعد از استقلال هم چون خواهرخوانده‌اش لبنان دارای نظام پارلمانی و مطبوعات آزاد بود. کودتاهای حسنی

زعیم و بعد امین حافظ و آتاسی و زوعین، و این آخری حافظ اسد، سوریه را به روزی انداخت که به نان شبش محتاج باشد. اردن از انقلابها به سلامت بیرون جست. وضع اردن را با سوریه مقایسه کنید آنگاه روشنتر می شود که چرا امروز عربها از هرچه با انقلاب ربطی پیدا می کند بیزارند. هفته پیش درباره افغانستان نوشتم.

چرا انقلاب شد؟

و در ختم کلام یادآور می شوم که در سال ۵۷ هیچکدام از عواملی که در کشورهای دیگر زمینه ساز انقلاب و یا کودتاهای انقلاب نما شد در کشور ما وجود نداشت. انقلاب نه به دلیل فقر و فلاکت جامعه بر پا شد و نه در نتیجه شکست در یک جنگ میهنی. گو اینکه نظامیان ما از امتیازات ویژه ای برخوردار بودند و اغلب با تحصیلات عالی در رده نخبگان جامعه قرار گرفته بودند اما تربیت آنها و سیستم اداره ارتش به گونه ای بود که نظامیان نسبت به شاه و رژیم سلطنتی ولای مطلق یا وفاداری بی چون و چرا داشتند. (البته استثنائاتی نیز همه گاه وجود داشته است. در یک سر خط به روزبه و سیامک می رسیم و در سر دیگر خط به قره باغی و فردوست). انقلاب ۵۷ نه در میان کارگران و نه در بین دهقانان ریشه و پایگاه داشت و نه شعارهایش در چهارچوب ایده آلهای و شعارهای نخبگان و روشنفکران جامعه شکل گرفته بود. در واقع ایران در سال ۵۷ به جای انقلاب بنیان کن، نیازمند یک رفرم بنیادین بود.

خمینی تا پیش از انتقال به پاریس خوابش را هم نمی دید که حتی تا دو سه سال بعد امکان بازگشت به ایران - و نه به حکومت رسیدن - را داشته باشد. به همین دلیل نیز کسانی از جانب او برای بررسی امکانات انتقال او به سوریه و یا الجزایر گفتگوهایی را با حکومتهای این دو کشور آغاز کرده بودند. آنچه آن روز نبود امروز در ابعاد گسترده در جامعه ما به چشم می خورد اما ظاهراً خبری از یک انقلاب دیگر نیست. امروز فقر در حد گسترده جامعه را آزار می دهد. سی درصد از مردم به اقرار مسئولان رژیم زیر خط فقر مطلق زندگی می کنند. ۸ سال جنگی که با نیم شکست پایان می گیرد و آثار نکبت بار آن که هنوز بر زندگی حداقل دویست هزار معلول جنگی سایه انداخته است. گرانی، فساد، ظلم و ستم مستمر، ملوک الطوائفی حاکم، در کنار این عوامل باید نبود ولای مطلق در نیروهای مسلح به خصوص ارتش نسبت به رأس نظام را در نظر داشت. در سال ۵۷ رژیم شاه با تمامی جهان حتی بلوک کمونیستی دارای رابطه حسنه بود حال آنکه متحد استراتژیک رژیم یعنی سوریه نیز امروز با زبان انتقادی از نظام یاد می کند. ایران سال ۵۷ عامل استقرار و آرامش در منطقه بود. ایران امروز اما نه تنها در نگاه جورج بوش و محافظه کاران نو آمریکا، بلکه در چشم مردم منطقه نیز محور شرارت است.

در سال ۵۷ تعداد ایرانیان مقیم خارج که اغلب دانشجو بودند به صدهزار تن نمی رسید، امروز حداقل سه میلیون ایرانی در خارج از کشور زندگی می کنند. در سال ۵۷ حداکثر دو ساعت در طول ۲۴ ساعت برنامه فارسی از رادیوهای خارجی به ایران می رسید، وسیله تبلیغ کاست بود و شبنامه و این اواخر روزنامه ها هم سرو صدا می کردند. امروز اما در طول ۲۴ ساعت بیش از یکصد ساعت برنامه رادیو تلویزیونی رو به ایران پخش می شود. اینترنت هم اضافه شده است، و اپوزیسیون درون نظام با همه سختگیری ها صدائی به مراتب رساتر از مخالفان آنروز شاه در حاکمیت دارند. با این همه انقلابی رخ نمی دهد. به جز دلیل دزدگی مردم از انقلاب باید گفت یکی از مهمترین دلایل عدم برانگیختگی مردم، نبود عملی نیروی جانشین در صحنه مبارزه است. مردم نمی دانند اگر رژیم سقوط کرد آیا ایران چند پاره می شود/ آیا حکومت به دست کسانی می افتد که بدتر از حاکمان فعلی در فکر چپاول و غارت و انتقام کشی خواهند بود؟ مهمترین عامل تحریک مردم در سال ۵۷ یعنی مذهب، امروز به سلاخی دوبله تبدیل شده است از یکسو مردم از حکومت آخوندی بیزارند و مذهب جذابیتهای خود را برای شمار کثیری از ایرانیان از دست داده است و از سوی دیگر آن جمعی که از رژیم بیزارند اما همچنان پایبند به مذهبند و از این وحشت دارند که فردا کسانی که امروز به اسم مبارزه با رژیم بیشترین بی حرمتی ها را نسبت به دین و باور آنها می کنند و به رژیم امکان می دهند با تکیه بر تبلیغات آنها حضور خود را توجیه کنند، فردا که به قدرت برسند چه خواهند کرد.

شنبه ۳ تا دوشنبه ۵ سپتامبر

۱- بانک مرکزی در چند هفته آینده، ضمانت خود را نسبت به بنیادهای مالی زیر چتر بنیاد مستضعفان و جانبازان و نیز تعدادی از بانکهای خصوصی بر خواهد داشت. و وضعیت این مؤسسات مالی نیز شبیه به وضعیت صندوقهای قرض الحسنه خواهد شد. یعنی اینکه اگر شما سپرده ای نزد این مؤسسات داشته باشید و یا معامله رهنی با آنها کرده باشید، فردا اگر این بنیادهای مالی اعلام ورشکستگی کردند دستتان به هیچ جایی بند نیست. قرار است ظرف این هفته یا هفته آینده به دفاتر اسناد رسمی ابلاغ شود که تا اطلاع ثانوی سند شرطی با طرفیت این نهادها نویسند. در این زمینه اطلاع بیشتری را در آینده تقدیم خواهم کرد.

قانون اساسی عراق

۲. در رابطه با قانون اساسی عراق چند نکته دیگر را علاوه بر آنچه در هفته گذشته ذکر شد باید یادآوری کنم. نخست آنکه یکی از پیشنهادهای که از سوی وابستگان به مجلس اعلا در شورای تدوین قانون اساسی عنوان شد به رسمیت شناختن فارسیها یا ایرانی الاصلها به عنوان اقلیتی مهم در عراق بود. عربهای سنی و بعضی از شیعههای سکولار و مستقل از این پیشنهاد برآشفتند چون پیدا بود که هدف پیشنهاد دهندگان مشروعیت بخشیدن به حضور کسانی در عرصه قدرت است که ریشه ایرانی دارند و بعضاً تا پیش از سرنگونی صدام حسین عراق را ندیده بودند. پیش از این نوشته‌ام که نیروهای ویژه بدر به رهبری ابومصطفی الشیبانی که از عوامل سرشناس سپاه و اطلاعات سپاه قدس است به وسیله کسانی هدایت می‌شود که همگی ایرانی و از افسران رسمی سپاه پاسداران هستند. جمع دیگری از افراد سپاه و دستگاههای اطلاعاتی‌اش در وزارت کشور عراق رخنه و نفوذ کرده‌اند. طبیعی است حضور این افراد مایه نگرانی سنی‌ها و شیعیان مستقل و حتی کردها باشد اما از این واقعیت نیز نباید به سادگی گذشت که هزاران خانواده ایرانی که طی دو قرن اخیر در عراق ساکن شده و رژیمهای نظامی و بعثی عراق بعد از کودتای ۱۹۵۸، دسته دسته آنها را رانده و هستی و زندگی آنها را مصادره و غارت کرده‌اند حق دارند در عراق زندگی کنند و حقوق انسانی و اجتماعی آنها به رسمیت شناخته شود. ایرانی که پنج سال در سوئد می‌ماند حق آب و گل پیدا می‌کند و به راحتی می‌تواند ملیت و گذرنامه سوئدی بگیرد. وضع در بقیه کشورهای اروپائی و آمریکا نیز کم و بیش چنین است. آن وقت خانواده‌ای که از سه نسل پیش در عراق اقامت داشته بیگانه و ستون پنجم دشمن فرض شده است. فکر نکنید وضع در دیگر کشورهای عربی بهتر است. هزاران ایرانی با زحمت و تلاش کشورهای حاشیه خلیج فارس را ساخته‌اند هنوز هم بعضی از آنها بعد از نیم قرن یا بیشتر مجبورند اقامت خود را سال به سال تجدید کنند. البته حضور جمهوری ولایت فقیه در ایران و تلاشهای رژیم برای صدور فتنه و آشوب به کشورهای منطقه و حضور عوامل رژیم در میان ایرانیان زحمتکشی که در این کشورها زندگی می‌کنند از جمله عواملی است که مصائب یک ایرانی مقیم کشورهای حاشیه خلیج فارس را صد چندان کرده است. وقتی ارمنی‌های عراق که اغلب حضوری کمتر از یکصد سال در این کشور دارند به عنوان یک اقلیت نژادی و مذهبی به رسمیت شناخته می‌شوند و می‌توانند نماینده در پارلمان و دولت داشته باشند خیلی طبیعی است که ایرانیان مقیم بین النهرین نیز بعد از دو قرن حضور در عراق از حقوقی برابر با اقلیتها برخوردار شوند. عیب کار در این است که امروز رژیمی سرکوبگر و متجاوز بر ایران حاکم است که مردم ایران و ایرانی تبارها هزینه حضورش را پرداخت می‌کنند. قانون اساسی عراق منهای چند بندی که هنوز بحث بر سر آن ادامه دارد در مقایسه با قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا سوریه و دیگر نظامهای سرکوبگر منطقه بسیار پیشرفته و مدرن است و می‌تواند تحقق حاکمیت ملی و برپائی یک نظام مردمسالار را در این کشور ممکن سازد.